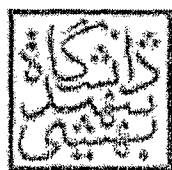


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱۲۱۷۷۲



دانشگاه شهید بهشتی
دانشکده ادبیات و علوم انسانی

الوهیت در فلسفه اسپینوزا

نگارش:

نوید عابدینی

استاد راهنما:

دکتر منوچهر صانعی دره بیدی

استاد مشاور:

دکتر غلامحسین عماد زاده

پایان نامه برای دریافت درجه کارشناسی ارشد

در رشته فلسفه

استاد راهنما: دکتر منوچهر صانعی دره بیدی

۱۳۸۸/۱۲/۲

شهریور ۱۳۸۸

۱۳۱۷۷۲

بہ نام خدا

دفتر تاریخ ۲۳/۶/۲۰۱۸
رنگ ماہ ستمبر ۲۰۱۸
صفحہ رنگ از رسالہ سہ ماہی
مجموعہ سوالات حیات حیات
جواب دادہ نمونہ ایشان

علی

مہدی

نہج

۲۰۱۸

پیشکش به مادر ، پدر و همسر عزیزم

که یقین های زندگی ام هستند.

تشکر و قدر دانی:

بر خود لازم می دانم از آقایان دکتر منوچهر صانعی، دکتر غلامحسین عماد زاده

و همچنین از وحید، برادر عزیزم، و دوستان گرانقدرم شاهد طباطبائی،

اسماعیل ایزدینخواه و حیدرعلی مسعودی به پاس سالها همراهی و حمایت

بی دریغ شان کمال تشکر و قدردانی را داشته باشم.

چکیده فارسی

در این اثر، با بررسی سه مسئله اساسی که ارتباط نزدیکی با هم دارند به موضوع خدا در متافیزیک اسپینوزا پرداخته می‌شود. این سه مسئله عبارتند از: مسئله نسبت خدا با صفات، مسئله ذات خدا و مسئله تصور درست از خدا.

به بررسی سه تفسیر از خدا و صفات در اسپینوزا پرداخته می‌شود: تفسیر جاناناتان پنت که بر طبق آن خدا چیزی است که صفات و حالت‌ها را به مثابه خاصه‌ها دارد، تفسیر ادوین کرلی و الن داناگان که بر طبق آن خدا مجموعه صفات است، و تفسیر اچ. اف. هلت که بر طبق آن، خدا تمامیت صفات است. به بررسی نسبت هر یک از این موضوعها با سه مسئله اشاره شده خواهیم پرداخت. تصریح خواهد شد که هر کدام از این تفسیرها از حل و فصل موفقیت‌آمیز کدام مسئله‌ها عاجز است و مسئله‌هایی را که ایجاد می‌کنند نیز نشان داده خواهد شد و از این طریق ضعف‌های هر یک از آنها آشکار خواهد شد. سپس در مورد موضوع‌هایی در اسپینوزا بحث خواهد شد که فهم آنها برای رسیدن به پاسخ صحیح این مسئله‌ها لازم است. برای مثال، تعریف ۲، بخش ۲ / اخلاق به نحو دقیق واریسی خواهد شد - تعریفی که شارحان اسپینوزا عموماً در بحث ذات خدا لازم می‌دانند.

کلمات کلیدی:

۱- اسپینوزا ۲- صفات خدا ۳- حالات خدا ۴- ذات خدا ۵- تصور درست از خدا

فهرست مطالبها

صفحة ۱	مقدمه
صفحة ۸	فصل نخست - مسئله‌های سه‌گانه
صفحة ۸	مسئله نخست - نسبت خدا با صفتها
صفحة ۱۱	مسئله دوم - ذات خدا
صفحة ۱۲	مسئله سوم - مفهوم درست از خدا
صفحة ۱۴	فصل دوم - تفسیر «خدا آن چیزی است که صفتها و حالتها را چونان خاصه‌ها دارد»
صفحة ۱۴	تفسیر جاناناتان بنت
صفحة ۱۸	بنت و مسئله‌های سه‌گانه
صفحة ۲۲	فصل سوم - تفسیر «خدا مجموعه صفتها است»
صفحة ۲۲	تفسیر ادوین کرلی
صفحة ۲۴	کرلی و مسئله‌های سه‌گانه
صفحة ۳۲	تفسیر الن داناگان
صفحة ۳۴	داناگان و مسئله‌های سه‌گانه

فصل چهارم - تفسیر «خدا تمامیت صفت‌ها است»

صفحه ۴۰	تفسیر ا.ج.اف.هلت
صفحه ۴۲	هلت و مسئله‌های سه‌گانه
صفحه ۴۷	خلاصه‌ای از سه تفسیر، مزیت‌ها و عیب‌های آنها
صفحه ۵۳	فصل پنجم - ذات‌ها و تصورات در اسپینوزا
صفحه ۵۴	ذات و تعریف ۲، بخش ۲ / اخلاق
صفحه ۵۶	«قوام بخشیدن»، «بیان کردن» و «ملازم بودن با» ذات یک چیز
صفحه ۶۴	ذات یک چیز
صفحه ۶۸	رابطه بین یک چیز و ذات آن
صفحه ۷۱	رابطه بین ذات یک چیز و قدرت آن
صفحه ۷۳	تعداد صفت‌ها
صفحه ۷۶	تصورت‌های درست و تام
صفحه ۸۳	مفهوم‌های لفظی / شیئی
صفحه ۸۵	خلاصه و ملاحظه‌های بیشتر
صفحه ۸۹	فصل ششم - ذات خدای اسپینوزا

صفحة ۸۹

ذات خدا و تعریف ۲، بخش ۲ / اخلاق

صفحة ۹۶

خدا و مفهومیهای لفظی/شیئی

صفحة ۱۰۰

ذات خدا

صفحة ۱۰۲

خدا

صفحة ۱۰۳

نتیجه

صفحة ۱۱۸

منابع

به نظر می‌رسد برای اینکه تصویر جامع‌تری از یک فیلسوف و فلسفه‌ی او داشته باشیم، باید زمینه‌های نشو و نمو فکرهای او را از تواریخ فلسفه بیابیم. هیچ فیلسوفی نمی‌تواند فارغ از تاریخ مسائل و پرسش‌های فلسفی به تفکر بپردازد. اسپینوزا نیز از این قاعده مستثنا نبود. اهمیت این مسئله وقتی دو چندان می‌شود که پای مسائلی چون خدا و صفاتش و مسائل خاص و عام الهیاتی به میان کشیده شود. بنابراین ضروری است در مقدمه‌ی این پژوهش به مطالعه‌ی اجمالی آراء فیلسوفان پیش از اسپینوزا در باب خداوند و نسبت او با وجود و مخلوقات و موجودات و نیز نسبت او با صفاتش پرداخته شود.

نظر ارسطو درباره‌ی خداوند را می‌توان در کتاب لامبدا از متافیزیک یافت که موضوع اصلی آن، کامل‌ترین و خیرترین جوهر، یعنی خداوند است.^۱ وی در این کتاب سعی دارد تا ثابت کند خداوند جوهری تغییرناپذیر و ساکن است که بالضروره موجود است.^۲ وی در فقره‌ای از کتاب لامبدا^۳ به وضوح صفات خداوند را بیان می‌کند به نظر وی خداوند دارای خصوصیات زیر است:

۱ - خداوند محرک نخستین است. (جوهری که همه چیز را به حرکت در می‌آورد اما خود نامتحرک

است)

۲ - خداوند واجب‌الوجود است.

۳ - آسمان‌ها و جهان طبیعت بر این موجود واجب‌الوجود استوار است.

۴ - خدا زنده است و از بهترین و عالی‌ترین زندگی برخوردار است.

۵ - خدا عقل محض است و دائماً به خود آگاهی دارد و در واقع همواره به خود می‌اندیشد.

^۱ - یگر، ورنر، پایدیا، ترجمه دکتر محمد حسن لطفی، تهران، انتشارات خوارزمی، چاپ اول، ۱۳۷۶، ص ۲۲۱.

^۲ - ارسطو، متافیزیک، ترجمه دکتر شرف الدین خراسانی، تهران، انتشارات حکمت، چاپ اول، ۱۳۷۷، ۱۰۷۱ ب ۴-۵.

^۳ - همان، ۱۰۷۲ ب ۷ - ۳۰.

از آن چه گفته شد چنین حاصل می‌شود که خدای ارسطویی جوهری است نامتحرک و واحد که همواره موجود بوده و به خود می‌اندیشیده و از آن جا که اندیشه والاترین نوع حیات و زندگی است او بهترین زندگی را دارد. اما مطلبی که در اینجا قابل توجه است این است که نسبت خدای ارسطویی با عالم طبیعت نسبت حرکت‌بخش بودن است و نه نسبت ایجادی. به معنای دیگر خدای ارسطویی معطی وجود به مخلوقات نیست و از این لحاظ با خدای ادیان متفاوت است. چرا که حرکت و زمان در نظر ارسطو امری ازلی است و همواره بوده است پس عالم نیز همواره بوده است و این گونه نبوده که زمانی نباشد و سپس خداوند آن را به وجود آورد.^۲ در واقع ارسطو هیچ نظریه‌ای درباره‌ی آفرینش الهی یا مشیت و عنایت الهی ندارد.^۳ ناگفته نماند که بحث نسبت ذات و صفات در خداوند نیز در ارسطو مطرح نیست زیرا اصولاً مباحثی از این دست مباحثی‌اند که در راستای آمیزش دین و فلسفه به وجود می‌آیند در حالی که نگاه ارسطو به بحث الهیات به تبع بحث او از طبیعیات و الزامات آن بحث است.

به نظر کاپلستون کیفیت عمل الهی در عالم در نظر ارسطو کاملاً مبهم و نامشخص است^۴ در حالی که در افلاطون و در کتاب تیمایوس و بحث او از دمیورگوس یا صانع عالم که از روی مثل نمونه‌برداری می‌کند و عالم را می‌سازد این ارتباط روشن‌تر است. البته باید در نظر داشت که بحث بهره‌مندی امور این عالم از عالم مثال یکی از مهم‌ترین جاهایی است که ارسطو در آن به نقد افلاطون می‌پردازد چرا که از نظر او این بهره‌مندی صرفاً تعبیری شاعرانه است و نه یک تبیین فلسفی.^۵

^۱ - قوام صفری، مهدی، نظریه صورت در فلسفه ارسطو، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۸۴، صص ۴۱۲-۴۰۹.

^۲ - کاپلستون، فردریک، تاریخ فلسفه، ترجمه دکتر غلامرضا اعوانی، ج ۴، تهران، انتشارات سروش و انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰، ص ۳۵۹.

^۳ - راس، دیوید، ارسطو، ترجمه مهدی قوام صفری، انتشارات فکر روز، چاپ اول، ۱۳۷۷، ص ۱۸۴.

^۴ - کاپلستون، پیشین، ص ۳۶۴.

^۵ - ارسطو، پیشین، ۱۰۷۹ ب ۶ - ۲۴.

پس از ارسطو و در قرون وسطی است که بحث الهیات فلسفی و مباحث کلامی به هم آمیخته می‌شوند فیلسوف - کشیشان بزرگی که در این دوران می‌زیستند و و همان‌طور که از نامشان پیداست دغدغه‌هایی دوسویه داشتند می‌توان از سنت اوگوستین و سنت توماس آکوئیناس نام برد که کوشش بسیاری برای تبیین مسایل کلامی به نحو فلسفی به خرج دادند.

مساله‌ی خداوند در اوگوستین پیوندی بسیار عمیق با نظریه‌ی شناخت او دارد چرا که او بر این باور است که بدون فرض وجود خداوند انسان هیچ چیزی را نمی‌تواند بشناسد و تنها با اشراق الهی است که ما چیزها را می‌شناسیم. چرا که ما آگاهیم که یقین داریم حقیقت هست و نمی‌توانیم حقیقت را از اشیاء ناپایدار یا نفس ناپایدار خود کسب کنیم پس باید حقیقت را از حقیقت به نحو اشراقی دریافت کنیم. و این حقیقت کل همان عقل کل یا خداوند است. از نظر اوگوستین مهم‌ترین صفت خدا وحدت است. خدای اوگوستین، واجب، سرمدی، نامتغیر، غیر قابل درک و کمال محض است و تمام این صفات عین وجود خدایند. همه‌ی صفات عین ذات اوست چرا که ذات خداوند برتر از آن است که قبول عرض کند. خدای اوگوستین حکیم، عاقل و عالم نیز هست.^۱

از نظر اوگوستین خداوند چون مطلق است، بنفسه موجود و خود وجود است. او وجود حقیقی است در حالی که دیگر موجودات هیچ کدام وجود حقیقی نیستند. چرا که همه‌ی آنها تغییر می‌کنند و چیزی که تغییر می‌کند وجود حقیقی ندارد. پیداست که این نگاه ریشه‌های پارمنیدسی و افلاطونی دارد که حقیقت را امری ثابت و نامتغیر می‌دانند و آن را ماورای محسوسات می‌دانند. در حالی که در ارسطو گرچه حقیقت امری ثابت است اما جدای از محسوسات و ماورای آنها همانند مثل افلاطونی نیست.^۲ اوگوستین بر خلاف افلاطون و ارسطو که ماده را قدیم می‌دانند و خلقت از عدم را باور ندارند به خلقت از عدم باور

^۱ - ایلخانی، محمد، تاریخ فلسفه در قرون وسطی و یونان، تهران، انتشارات سمت، چاپ اول، ۱۳۸۲، ص ۹۶.

^۲ - همان، صص ۹۸ - ۹۷.

دارد.^۱ به نظر او جهان حادث و مسبوق به عدم است و هر چیزی از خداوند وجود یافته و به طور تام، تابع فعل و مشیت اوست. به نظر او ماده‌ی اولی نیز چیز جز عدم نیست.^۲

با اندکی تامل در نظرات اوگوستین می‌توان دریافت که اندیشه‌های او نسبت به خداوند بسیار تحت تاثیر فیلسوفان یونانی است با این تفاوت که او ماده را مخلوق می‌داند و جهان را حادث. پس خدای اوگوستینی خدایی است که به عالم وجود اعطا می‌کند و آن را از نیست به هست می‌آورد و این با مبانی اندیشه‌ی یونانی غیر قابل جمع است گرچه از منظر دینی قابل پذیرش است.

فیلسوف - کشیش بزرگ دیگر قرون وسطی توماس آکوئینی است که بسیار از ابن‌سینا و ابن‌رشد نیز تاثیر پذیرفته بود. وی همچون اوگوستین بر این باور بود که خداوند وجود حقیقی است^۳ او بیشتر تمایل داشت که صفات خداوند را به نحو سلبی برای او بیان کند مثلاً بسیط بودن خدا را به این معنی بگیرد که او ترکیبی در ذات خود ندارد اما این امر را نیز می‌پذیرفت که صفات در خود نوعی ایجاب دارند و چیزی هر چند کوچک را در خدا نشان می‌دهند. او گرچه به معرفت شهودی و اشراقی از نوع اوگوستینی باور ندارد اما در خداشناسی صرفاً سلبی و لادری گرا نیست. به نظر وی آنچه بالفعل است قابل درک است و خداوند از آن‌جا که فعلیت محض است باید بنفسه به عالی‌ترین وجه قابل درک باشد. اما این معرفت امری بدیهی آن‌چنان که اوگوستین می‌پنداشت نیست و احتیاج به برهان دارد.^۴

اگر به نحو کلی و به اصطلاح فقط در یک نگاه بنخواهیم کل موضع توماس را توسط مقایسه با فلسفه ارسطو درباره‌ی اثبات وجود خداوند مورد توجه قرار دهیم شاید بتوانیم بگوییم که همانند اوگوستین به نظر توماس علت فاعلی ارسطو تأثیری در امور نمی‌تواند داشته باشد مگر آن‌که مقدمتاً علت وجودی امور

^۱ - همان، ص ۱۰۲.

^۲ - مجتهدی، کریم، فلسفه در قرون وسطی، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۸۷، ص ۷۳.

^۳ - ایلخانی، پیشین، ص ۴۱۷.

^۴ - همان، ص ۴۱۹.

دانسته شود. به نظر وی همه چیز از یک علت وجودی ناشی شده است که خود به نحو مطلق واجب است و هر چیز دیگر وجود خود را از او می‌گیرد. در واقع وی به پیروی از تفکیک سینوی بر این باور است که کل موجودات یا لِنفسه هستند یا لَغیره و در تمام موجوداتی که لَغیره وجود دارند ماهیت آن‌ها از وجودشان قابل تفکیک است اما در خداوند که لِنفسه است ماهیت عین وجود است. از این جهت تنها خداوند را می‌توان علت کل موجودات از لحاظ وجودی دانست.^۱

به نظر توماس باید به سه صفت از صفات خداوند توجه خاصی داشته باشیم. این صفات صفات کمالیه‌اند و عبارت‌اند از علم، فعل و حیات. علم خداوند بلافاصله از نامتناهیت خداوند قابل استنتاج است و همین نهایت گسترش و علم خدا را نشان می‌دهد. از طرفی در نزد خداوند علم او را می‌توان فعل محض دانست یعنی این که خداوند از راه وجود بخشی به تمامی موجودات علم حضوری و بی‌واسطه دارد.^۲

به نظر وی مسلم است که خداوند علت وجودی عالم است و به همین دلیل مشیت او به نحو سرمدی بر اساس علم مطلق او بر کل عالم برقرار است و از این لحاظ مختار مطلق است و به همین خاطر بیشترین میزان از حیات را نیز در خود دارد.^۳

در پایان می‌توان توجهی به نظر توماس درباره‌ی نسبت میان وجود خداوند و مخلوقات داشت که برخلاف اندیشه‌های وحدت وجودی وی قایل به نحوی تشابه و آنالوژی میان وجود در خدا و مخلوقات است که امری است سوای از اشتراک لفظی و معنوی^۴. مطلبی که از این راه‌حل توماسی به دست می‌آید این است که وی کاملاً با وحدت وجود مخالف است، در عین این که خداوند را وجود حقیقی می‌داند و همچنین در مخالفت با سنت پارمیندسی - افلاطونی که اوگوستین از آن پیروی می‌کند که گرچه خدا را

^۱ - مجتهدی، پیشین، صص ۲۵۹ - ۲۵۸.

^۲ - همان، ص ۲۶۶.

^۳ - همان، ص ۲۶۷.

^۴ - ایلیخانی، پیشین، ص ۴۲۲.

وجود حقیقی می‌داند اما محسوسات و امور متغیر را وجود حقیقی نمی‌داند، توماس به وجود هر دو باور دارد و نسبت میان آن‌ها را نیز از نوع نسبت تشابه می‌داند. نهایتاً این که هم اوگوستین و هم توماس هر دو نسبت میان ذات و صفات را نسبتی وحدانی می‌دانند چرا که وحدت خداوند لازمی و جوب وجود اوست که به عنوان امری زیربنایی از جانب هر دو فیلسوف پذیرفته شده است.

تمام مسائلی که در سرتاسر قرون وسطی درباره طبیعت خدا پیش آمده را می‌توان تحت دو عنوان لامادیت و علیت طبقه‌بندی کرد. لامادیت خدا موجب عقیده به وحدت، بساطت، عدم تغیر، و غیر قابل مقایسه بودن او شد، که مباحث پیچیده‌ی صفات از آن نشأت گرفت. اما از آنجا که این‌گونه تصور از لامادیت خدا او را به طور کلی بیرون و جدای از عالم قرار می‌داد، که چندان خوشایند فیلسوفان قرون وسطی نبود، لذ پس از تثبیت و تصدیق لامادیت مطلق خداوند، بدین فکر افتادند که نوعی رابطه‌ی علی میان خدا و عالم برقرار سازند، تا بتوانند به تبیین وجود و خلق عالم و ابقا و اداره‌ی آن توفیق یابند. همه‌جا بودن خدا، همه‌دانی خدا، همه‌توانی خدا، و لطف و عنایت الهی، که همواره و همه‌جا ذکر و ورد فیلسوفان و متألهان بود، عبارات مختلف علیت خداوند است.^۱

انتقاد اسپینوزا از تصور خدا طبق دو مشخصه‌ی مزبور در کتاب اخلاق در دو قسمت انجام یافته است.

پانزده قضیه‌ی نخستین، انتقاد از لامادیت خداست که به قضیه‌ی پانزدهم منتهی شده است:

هر چیزی که هست در خداست، و بدون او ممکن نیست چیزی وجود یابد یا به تصور آید.^۲

و خدا در هر جایی وجود و حضور دارد، یعنی همان عقیده‌ی رایج و شایع "همه‌جا حضوری خدا" که پیش از وی در فرهنگ‌های دینی و نوشته‌های عرفانی مکرر در مکرر آمده است. "همه‌جا حضوری خدا" نه تنها مورد تأیید و تأکید تعلیمات تورات عبری و بلکه همچنین تعلیمات یهودیت در زمان پل (Paul)، در

^۱ - جهانگیری، محسن، مجموعه مقالات، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۸۳، ص ۵۰۱.

^۲ - باروخ اسپینوزا، اخلاق، ترجمه محسن جهانگیری، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۶، ص ۲۹.

شاخه‌های فلسطینی و یونانی بوده‌است. عبارت متداولی که در این زمینه به واسطه‌ی ربّیون (Rabbis) و فیلون (Philo) به کار گرفته شده، جمله‌ای است که فیلسوفان یهودی و مسیحی قرون وسطی مرتباً نقل کرده‌اند که، "خدا مکان جهان است"^۱.

درست است که این عقیده که خدا همه است، همه از خداست و در خداست، به معنای درست و کامل خود به صورت مفصل و مستقل مخصوص اسپینوزا است اما می‌توان ریشه‌های "همه خدایی" (Pantheism) را در طول تاریخ فلسفه پیدا کرد. با چنین پیشینه‌ی اجمالی از بحث خداوند و نسبت او با وجود و مخلوقات و موجودات و نیز نسبت او با صفاتش است که باید به مسأله‌ی خداوند در اسپینوزا توجه کرد. در ادامه با بررسی سه مسأله‌ی اساسی که ارتباط نزدیکی با هم دارند به موضوع صفت‌های خدا در متافیزیک اسپینوزا می‌پردازیم: مسأله‌ی نسبت خدا با صفت‌ها، مسأله‌ی ذات خدا و مسأله‌ی تصور درست از خدا.

به بررسی سه تفسیر از خدا و صفت‌ها در اسپینوزا می‌پردازیم: تفسیر جانانان بنت (Jonathan Bennett) که بر طبق آن خدا چیزی است که صفت‌ها و حالت‌ها را به مثابه خاصه‌ها دارد، تفسیر ادوین کرلی (Edwin Curley) و الن داناگان (Alan Donagan) که بر طبق آن خدا مجموعه‌ی صفت‌ها است، و تفسیر اچ. اف. هلت (H. F. Hallett) که بر طبق آن، خدا تمامیت صفت‌ها است. به بررسی نسبت هر یک از این موضوع‌ها با سه مسأله‌ی اشاره شده خواهیم پرداخت. سپس در مورد موضوع‌هایی در اسپینوزا بحث خواهد شد که فهم آنها برای رسیدن به پاسخ صحیح این مسأله‌ها لازم است.

^۱ - Wolfson, Henry Austryn, *The philosophy of Spinoza*, Harward University Press, two volumes in one, p. ۲۹۷.

فصل اول

مسئله‌های سه‌گانه

مسئله نخست - نسبت خدا با صفات‌ها (attributes)

در این اثر، به سه مسئله عمده در خصوص خدا و صفات‌ها پرداخته خواهد شد. نخست اینکه نسبت خدا با صفات‌ها چیست؟ به نظر می‌رسد با تمرکز بر تعداد محدودی از تفاسیر فلسفه اسپینوزا می‌توان به این نتیجه رسید که گرایشی غالب وجود دارد به اینکه خدا را به نحوی هم‌هویت با صفات‌ها ببینند. البته در مورد ماهیتِ هویتِ مذکور در بین شارحان اختلاف وجود دارد. برخی ادعا می‌کنند که خدا مجموعه (collection) صفات‌هاست - یعنی جمع صفات‌های متمایز است (Curley ۱۹۶۹ و Donagan ۱۹۸۸). دیگران به این دیدگاه قائلند که خدا تمامیت (totality) صفات‌هاست - یعنی یک کل که متشکل از صفات‌های غیر جداگانه است (Hallett ۱۹۵۷).

انگیزه این تفسیرها از خدا و صفات‌ها در متافیزیک اسپینوزا، تا حدودی جمله‌هایی است که ظاهراً این دیدگاه را تأیید می‌کنند که خدا و صفات‌ها یکسانند. مثلاً در برهان قضیه ۴، بخش ۱ اخلاق آمده است:

بنابراین، در خارج از عقل چیزی که بوسیله‌ی آن امکان یابد که اشیاء متعدد از هم تمایز یابند وجود ندارد، مگر جواهر، یا (طبق تعریف ۴ که همان است) صفات و احوال آنها. مطلوب ثابت شد^۱.

^۱ - اسپینوزا، پیشین، ص ۱۵.

حامیان این موضع که «خدا مساوق با صفت‌هاست»، ممکن است جمله اسپینوزا در قضیه ۴، بخش ۱ اخلاق را چونان دلیلی بر قائل شدن به این دیدگاه تفسیر کنند، زیرا ظاهراً چنین می‌گوید که خدا و صفت‌ها، چیز یکسان هستند. همچنین اسپینوزا در برهان قضیه ۱۵، بخش ۱/ اخلاق می‌گوید:

و اما جز جواهر و حالاتشان چیزی وجود ندارد (اصل متعارف ۱)^۱.

از این رو، ممکن است کسی ادعا کند که صفت‌ها یا باید جوهر (substance) باشند یا حالت (mode).

از آنجا که صفت‌ها حالت نیستند، باید جوهر باشند، به عبارت دیگر، صفت‌ها باید خدا باشند.

با آنکه ممکن است این تفسیرها از اسپینوزا به اندازه کافی سراسرست به نظر برسند، مسئله‌هایی را هم مطرح می‌کنند. برای مثال، برخی شارحان چنین اظهار نظر کرده‌اند که صفت‌ها، بیرون از عقل، هیچ واقعیتی ندارند. بر اساس این برداشت، یک کارکرد عقل هستند اما، فی‌نفسه، چونان موجودیت (entity) های واقعی وجود ندارند. تعریف اسپینوزا از صفت، تعریف ۴، بخش ۱/ اخلاق:

مقصود من از صفت شیئی است که عقل (intellect) آن را به عنوان «مقوم ذات جوهر» ادراک می‌کند.^۲

برخی شارحان ادعا می‌کنند که، حداقل، سؤال برانگیز است که آیا صفت‌ها ذات خدا را قوام می‌بخشند،

چرا که صفت‌ها آن چیزی هستند که «عقل، به عنوان» قوام بخشنده ذات جوهر «ادراک می‌کند». شارحانی

که در مورد صفت‌ها، به دیدگاه ذهن باور (subjectivist) قائلند، همواره ادعا می‌کنند که عقل صرفاً

صفت‌ها را به عنوان قوام‌بخشنده ذات خدا ادراک می‌کند. بنابراین این مسئله که آیا صفت‌ها ماهیتا

ذهنی (subjective) هستند یا عینی (objective)، باید مطرح شود و به آن پاسخ داده شود. دلیلش این است

^۱ - همان، ص ۲۹.

^۲ - همان، ص ۵.

که خدا و صفات‌ها تنها در صورتی می‌توانند یکسان باشند که صفات‌ها چونان چیزی بیش از تصورهای (ideas) در عقل وجود داشته باشند.

دیگر شارحان، صفات‌ها را چونان اموری ماهیتاً عینی تفسیر می‌کنند، یعنی صفات‌ها بیرون از عقل وجود دارند. در واقع برخی شارحان ادعا می‌کنند که صفات‌ها ذات خدا را قوام می‌بخشند و صفات‌ها به نحوی با خدا یکسانند.

طبیعتاً در اینجا پرسش‌هایی نیز در خصوص تعداد صفات مطرح می‌شوند. بر اساس قضیه^۱، بخش ۲ اخلاق و قضیه^۲، بخش ۲ اخلاق می‌دانیم که دست‌کم دو صفت برای خدا وجود دارند.

فکر (thought) صفت خداست، یا خدا یک شیء متفکر است.^۱

بعد (extension) صفت خداست، یا خدا یک شیء دارای بعد است.^۲

بر طبق تعریف ۶، بخش ۱ اخلاق، خدا یک موجود مطلقاً نامتناهی است.^۳ پس با توجه به قضیه^۹،

بخش ۱ اخلاق، ممکن است فکر کنیم که خدا بیش از دو صفت دارد:

شیئی که واقعیت یا موجودیت بیشتری دارد به همان اندازه صفات بیشتری دارد.^۴

آیا فکر و بعد تنها صفات‌ها هستند، یا یک بیکرانگی (infinity) صفات‌ها وجود دارد؟ تعداد صفات‌ها،

چگونه تفسیرهای خدا و صفات را در متافیزیک اسپینوزا تحت تأثیر قرار می‌دهند؟ اسپینوزا گاهی وقت‌ها به

^۱ - همان، ص ۷۳.

^۲ - همان، ص ۷۴.

^۳ - همان، ص ۷.

^۴ - همان، ص ۲۱.

امکان صفت‌های دیگر اشاره می‌کند، گرچه اقرار می‌کند که نمی‌تواند صفت‌های دیگری غیر از فکر و بعد بشناسد.

مسئله دوم - ذات (essence) خدا

ذات خدا چیست؟ شارحان همواره این نظر را مطرح می‌کنند که صفت‌ها ذات خدا هستند. در ارزیابی این موضع، باید تعریف ۲، بخش ۲/اخلاق را مد نظر قرار داد؛ تعریف اسپینوزا از ذات:

من می‌گویم ذات شیء چیزی است که وجودش مستلزم وجود آن شیء و عدمش مستلزم عدم آن باشد، یا به عبارت دیگر، چیزی است که ممکن نیست شیء بدون آن، و همین طور آن بدون شیء، وجود یابد یا به تصور آید!

اگر صفت‌ها این تعریف را در مورد خدا برآورده کنند، در این صورت، بدون خدا، صفت‌ها نه می‌توانند باشند، نه می‌توانند ادراک شوند، و بدون صفت‌ها، خدا نه می‌تواند باشد، نه می‌تواند ادراک شود. البته پرسشی که مناسب است مطرح شود این است که آیا یک صفت، مجموعه صفت‌ها، یا تمامیت صفت‌ها، تعریف ۲، بخش ۲/اخلاق را برآورده می‌کنند. از سوی دیگر، اگر صفت‌ها ذات خدا نیستند، در این صورت چه چیزی شرط تعریف ۲، بخش ۲/اخلاق را برآورده می‌کند؟

بنابراین، یک بررسی سنجشگرانه تصور اسپینوزا از خدا، ضرورتاً مستلزم فهمی واضح از تصور اسپینوزا از ذات خواهد بود. علی‌الخصوص، به فهمی واضح از ذات خدای اسپینوزا نیاز خواهیم داشت. رسیدن به فهم ذات خدا، علاوه بر شرحی جامع از تعریف ۲، بخش ۲/اخلاق، به ارزیابی این ادعای اسپینوزا در قضیه

^۱ - همان، ص ۷۱.